

لحام الحی الحاح علی الفرائض

آمد بدست کربلا آن سوره اهل و لا
بجهد خود گشته وفا سپاهی مصطفی

وای ازین دست پر بلا
وای ازین دست پر بلا

اند ز می جو و تخم
آن وارث خیر الأمم
در یای پر موج کرم
دیزا چون دهد جلا

وای ازین دست پر بلا

خون او بکربلا رسید
اند ز بلا و تخم طید
و آن قدّه رعنا یی خید
از کینه قوم دغا

وای ازین دست پر بلا

زو کرد به اهل ساکنین
گفتا به من اکنون بگین
نامی چه باشد این زمینی
از خالق رب العالی

وای ازین دست پر بلا

گفتند که نامی اینجایی
طف هست آیا نور دویی
هم حاضریم ای حیی
نام در گم نسوی

وای ازین دست پر بلا

گفتا در گم نسوی
نامی بود بر آبی کرا
گفتند آیا مولای
نام در گم کربلا

گفتا حیی شیل کرام
شده زنده گوی بر ماحرم
اینجا سوم من رسته کام
از جور قوم پر حقا

وای ازین دست پر بلا

در این مکان خیر ز نید
من میسوم اینجا شهید
بالخبره شمره بلید
وین اهل نیم صیلا

وای ازین دست پر بلا

گشته شود عباس من
اکبر شود صد باره تن
قاسم همی شود گفت
و از خون خود بندر حنا

وای ازین دست پر بلا

از عزم آب از نوک تیر
میوشد ز لب اسیر
می شود از این خانه پیر
وای و از این ماهر

وای ازین دست پر بلا

سکت